

## اشارات و نکته‌هایی در حاشیه انتشار خاطرات دکتر حسین خطیبی

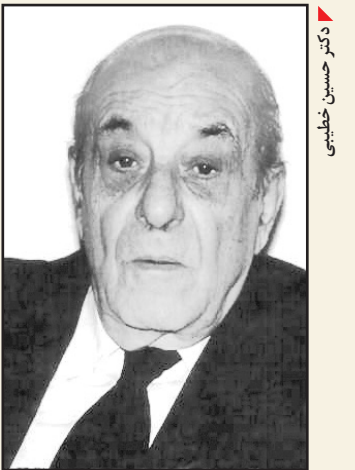
## آیینه‌ای از عادات رجال دوره پهلوی دوم

■ **شاهد توحیدی**



انری که هم اینک درباره آن سخن می‌رود، در زمره آثار تاریخ شفاهی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران است که طی مجلداتی، به تاریخ پژوهان عرضه

شده است. در این مجلد دکتر حسین خطیبی کارگزار فرهنگی و سیاسی دوره پهلوی دوم، در گفت‌وشنود با مر ترضی رسولی پور پژوهشگر تاریخ معاصر ایران به بیان بخش‌هایی از خاطرات خویش پرداخته است. مصاحبه‌کننده در دیباچه خویش بر این کتاب، ویژگی‌های مصاحبه‌شونده و نکات مورد بحث را به شرح ذیل تشریح کرده است: «نام دکتر حسین خطیبی برای بسیاری از رجال سیاسی و همچنین پژوهشگران حوزه ادب فارسی معاصر، نامی آشناست. او در کار تدریس در دانشگاه، نخست دانشیار و سپس استاد کرسی سبک شناسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد. پیش از او، ملک‌الشعراى بهار استاد این کرسی بود و پس از در گذشت بهار، کرسی استادی وی به دکتر خطیبی واگذار گردید. دکتر خطیبی از باقیماندگان نسلی بود که بعد از استادان شناخته شده‌ای چون: محمدتقی بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی و نظایر آن به تدریس پرداخت و شاگردان بی‌شماری – که هم اکنون هر کدام استادان سرشناسی در داخل و خارج کشور هستند- در کلاس درس او حاضر می‌شدند. علاوه بر مسئولیت‌های سیاسی و مشاغل مختلفی که در مدت کمای بیش ۴۰ سال به عهده داشت، از قبیل معاونت و سپس ریاست روزنامه رسمی وابسته به مجلس شورای ملی، ریاست کل دفتر نخست‌وزیر در زمان دکتر محمد مصدق، نمایندگی چهار دوره ۲۲، ۲۳ و ۲۴ مجلس شورای ملی و نیابت ریاست مجلس از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ و همچنین مدیریت عامل جمعیت شیر و خورشید



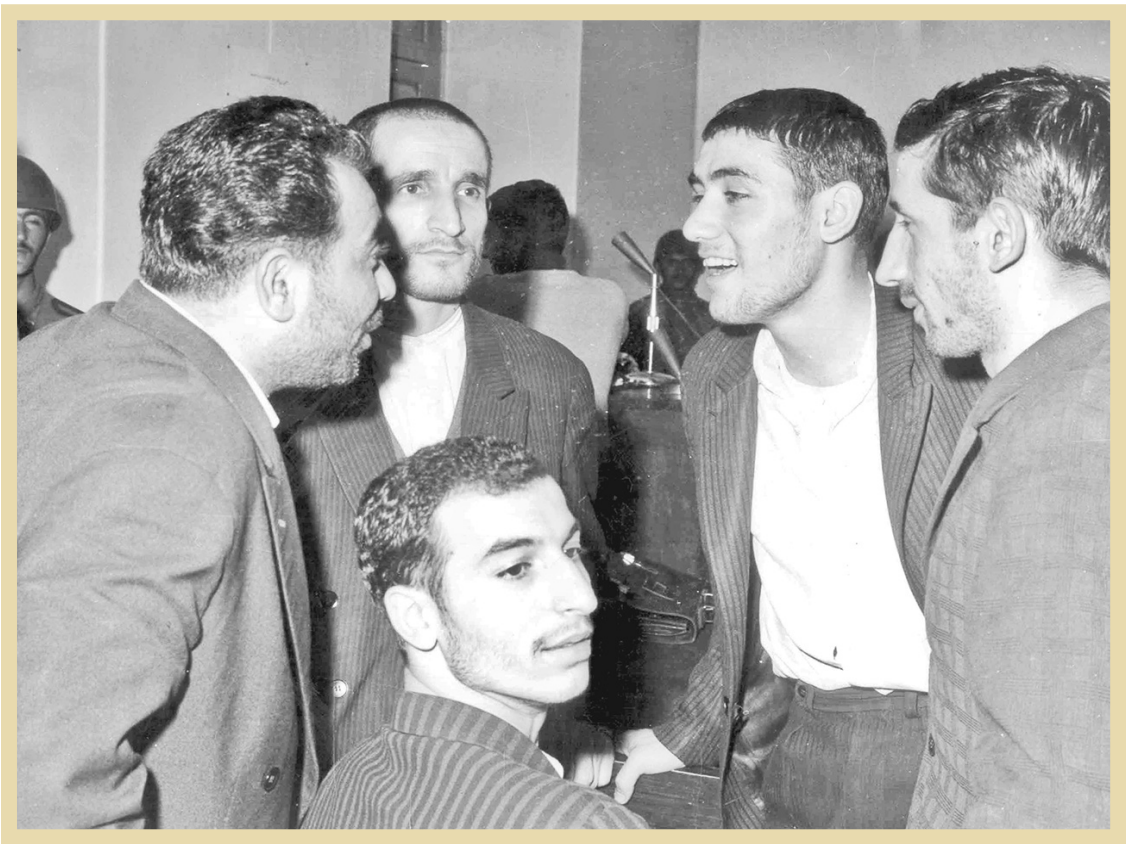
سرخ (هلال احمر فعلی) – در مدت بیش از ۳۰ سال – مصاحبه‌گر را بر آن داشت تا طی جلساتی متعدد، با او به گفت‌وگو بنشیند. بی‌تردید اظهارات نامبرده با توجه به حافظه بسیار خوب، داشتن عمر نسبتاً طولانی، نکته‌سنجی و تأمل در موضوعات متنوع، کسب تجربه‌های مستقیم در مشاغل و مسئولیت‌های مهم، دقت و احتیاط در مشاهدات و سر و کار داشتن با رجال سرشناس و مصاحبت با آنان در مدت بیش از نیم قرن در زمینه‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، ذهن و فکر او را چنان پرورده بود که اظهاراتش می‌تواند به تشریح اوضاع سیاسی- اجتماعی و روشن ساختن جریان کارها کمک کند. تشریح و توصیف احوال کسانی که به هر تقدیر- با او در ارتباط بودند و نیز بیان روابطی که میان نخست‌وزیران، وزیران و شخصیت‌های مختلف وجود داشت، بخش معتناهایی از اظهارات او را در بر گرفته است و منبع معتبری از خلیقات و روحیات گوناگون رجال عمر را به دست می‌دهد. وی حالات روحی و دماغی رجال پیشین را چنان پیگیری کرده که از لابه‌لای سخنان او می‌توان علاوه بر شناخت منش و روحیات مصاحبه‌شونده، وقوف کافی‌اش را نسبت به احوال زمانه و جزو و مد آن جست‌وجو نمود. از این‌رو اظهارات نامبرده برای نسل حاضر و نسل‌های آینده، مغتنم و عبرت‌آموز خواهد بود. خواننده محترم از لابه‌لای صحبت‌های وی، به طور آشکار فرمایشی بودن انتخابات، اطاعت محض و مگردگی بسیاری از رجال فن سالار نواخته و روند شکل‌گیری خودکامگی شاه را درمی‌یابد و با گوشه‌هایی از شخصیت واقعی چهره‌های همچون: جعفر شریف امامی، عبدالله ریاضی، امیرعباس هویدا، غلامرضا پهلوی، علینقی سعید انصاری، شمس و اشرف پهلوی و... آشنا می‌شود. با این همه به یادمانده‌های او بسیار بیشتر از آن‌چه در این مصاحبه مطالعه می‌شود، بود و بنا بر دلایل و ملاحظات شخصی، مایل نبود از آنها یاد کند.»

■ **محمد رضا کاتبی**

۵۶ سال پیش در چنین روزهایی، دادگاه نظامی عاملان اعدام حسنعلی منصور – که از اعضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بودند – آغاز شد. خبررسانی‌های یکسویه درباره این رویداد و دادگاه در تپست پدان، شیوه معمول رسانه‌های وابسته به ساواک در آن دوره بود. اینک در سالروز این رویداد تاریخی، به خوانشی از روایت پنج نفر از آگاهان این واقعه پرداخته‌ایم. این منقولات، در گفت‌وشنود راویان با صاحب این قلم، بیان شده‌اند. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید. ■ ■ ■

■ **روزنامه‌ها نوشتند: حسنعلی منصور با اسلحه نواب صفوی کشته شد!**

محمد مهدی عبدخدایی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام، در پی دستگیری در آغازین سالیان دهه ۳۰، هنگامی از زندان آزاد شد که هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، تازه شکل گرفته و بر اساس انگیزه‌های نوین مبارزاتی، درصدد فعالیت بودند. دوستان سابق وی از جمله: شهید مهدی عراقی، هاشم امامی و احمد شهاب از اعضای سابق جمعیت فدائیان اسلام، در عداد چهره‌های شاخص این هیئت‌ها به شمار می‌رفتند. عبدخدایی به دلیل شرایط روحی آن دوره خویش، اگر چه نتوانست با این گروه نوظهور همکاری کند، اما همراه اقدام حق طلبانه و شجاعانه آنان در اعدام منصور را می‌تایند: «حضرت امام‌ذهن سیستماتیک ومنطقی داشتند و معتقد بودند برای انجام هر کاری، باید سیستمی را به‌وجود آورد، به همین دلیل ولایت فقیه یک سیستم است. امام برای شیوه مبارزه هم سیستم داشت. به همین دلیل پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، به این نتیجه رسید که باید تشکیلاتی راه بیفتد که بتواند با گروهی فراگیر، اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها، گزارش‌ها و اخبار را در سطح کشور توزیع کند. هیئت‌های مذهبی به شکل پراکنده و کم و بیش این کار را می‌کردند، اما انسجام و تشکل نداشتند. امام به عنوان یک مرجع، از پایگاه مرجعیت با آنها صحبت می‌کرد، از همین روی به هیئت‌های مختلف مورد اعتماد خود امر فرمود: هیئت‌های مؤتلفه را تشکیل دهند و مبارزه را بر اساس تشکل پیش ببرند. بعد هم برای جلوگیری از انحرافات عقیدتی و به منظور یکسان‌سازی تفکرات این هیئت‌ها براساس معارف و تعلیم حقیقی اسلامی،



«جستارهایی در باب اعدام حسنعلی منصور و محاکمه عاملان آن» در آیینه ۵ روایت

# عزت اسلام وایران را از لوله اسلحه فریاد زدند!

شهید مهری و چند نفر دیگر را مر جع تئوریک این طیف قرار داد و مدیریت عملی جریان را نیز به شهید بهشتی سپرد. این روزها وقتی فکرش را می‌کنم، واقعاً از شناخت دقیق و عمیق امام نسبت به شخصیت‌های مبارز، حیرت می‌کنم.

موقع اعدام منصور، من تازه بعد از هشت سال، در ۱۳۴۳ از زندان آزاد شده‌بدم. بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شرایط کشور عوض شده و آرمان‌های فدائیان اسلام، مشروعیت پیدا کرده بودند. شهید مهدی عراقی برایم پیغام فرستاد: «بیا و دوباره فعالیت‌های مبارزاتی خود را شروع کن.» من هم بی‌رودریاستی پاسخ دادم هم‌کاری سال در زندان بودم که چهار سال آن در زندان مخوف و آزاردهنده بود. به همین دلیل در جریان جزئیات اعدام انقلابی حسنعلی منصور قرار نگرفتم. با این همه خود حاج مهدی عراقی، حاج هاشم امامی، حاج صادق امامی و عده‌ای دیگر که دستگیر یا شهید شدند، اکثر اینها در زمان فدائیان اسلام هم با مرحوم نواب صفوی همکاری می‌کردند. وقتی فدائیان اسلام در سال ۱۳۳۴ متلاشی شد و بعضی از اعضای اصلی آن به زندان افتادند، دیگر عملاً نتوانستند کاری از پیش ببرند و اعضای آن پراکنده شدند تا زمانی که ندای امام را شنیدند و گرد ایشان جمع شدند و وقتی هیئت‌های مؤتلفه تشکیل شد، بخش نظامی آن را به عهده گرفتند. منتهای وقتی با من تماس گرفتند، گفتم خستام! قصد نداشتم در هیچ نوع مبارزه مسلحانه‌ای شرکت داشته باشم! نکته جالب این است که وقتی منصور را زدند، کیهان تیریز زد: «دستگیری عبدخدایی!» همچنین روزنامه‌ها نوشتند: «حسنعلی منصور با اسلحه نواب صفوی کشته شد!» بعدها مهدی عراقی به من گفت: «خواستیم با عنوان کردن این مسئله، نام و خاطره نواب صفوی را زنده کنیم!» البته من از اعدام حسنعلی منصور – که لایحه خنج‌بار کاپیتولاسیون را به مجلس و به ملت تحمیل کرد- بسیار خوشحال بودم، اما خودم در آن جریان، دخالت نداشتم و دستگیر هم نشدم.»

■ **از جنازه منصور، عکسی در مطبوعات چاپ نشد، چون قیافه وحشتناکی پیدا کرده بود!**

اسدالله بادامچیان در دوران ترور حسنعلی منصور در زمره اعضای جوان مؤتلفه اسلامی بود. از این روی، از برنامه‌ریزی‌های مقدماتی و چند و چون انجام این عملیات، خاطراتی شنیدنی دارد. به عقیده او



۱۳۴۳. اعلان اعدام حسنعلی منصور پس از استماع حکم خویش در دادگاه نظامی

هاشم امامی: «در بازجویی‌ها و دادگاه، هیچ کس منکر کاری که کرده بود، نشد! از اخوی پرسیدند شما چرا به محمد بخارا بی اسلحه داد ید؟ و ایشان خیلی صریح گفت: «برای اینکه منصور را بکشند!» از من پرسیدند چطور از ترور منصور مطلع شدید؟ گفتم: «در خیابان بودم و دیدم مردم دارند با ماشین‌هایشان بوق می‌زنند و شادی می‌کنند و متوجه شدم که قاعدتاً یکی از سران رژیم را زده‌اند!» این جواب من برای آنها خیلی سنگین بود»

باخت، زیرا منصور قیافه بسیار وحشتناکی پیدا کرده بود! شاید به همین دلیل هم بود که از جنازه منصور، عکسی در مطبوعات چاپ نشد. متأسفانه به دلیل بی‌تجربگی، اکثر اعضای مؤتلفه دستگیر و محاکمه و چهار نفر، یعنی شهید محمد بخارایی، شهید مرتضی نیک‌نژاد، شهید رضا صفار هرن‌دی و شهید صادق امامی، به اعدام و دیگران به حبس‌های طول‌المدت محکوم شدند.»

■ **وقتی فهمیدند عضو مؤتلفه هستم، به ۱۰ سال زندان محکوم کردند!**

همانگونه که در فصول پیشین اشارت رفت، زنده‌یاد احمد شهاب از اعضای جمعیت فدائیان اسلام بود که پس از آغاز نهضت اسلامی، به آرمان‌ها و اهداف رهبر کبیر انقلاب گرایید. او در ماجرای اعدام حسنعلی منصور مأموریت داشت شهید صادق امامی از رهبران مؤتلفه اسلامی را مخفی کند که با لو رفتن آن محل اختفا، شهاب نیز دستگیر و در دادگاه به ۱۰ سال زندان محکوم شد! او این فرآیند را به شرح ذیل روایت کرده است: «بعد از اعدام انقلابی حسنعلی منصور، قرار شد شهید حاج صادق امامی را در منزل یک وکیل دادگستری به نام آقای سیدابوالقاسم رضوی مخفی کنیم و شبانه ایشان را به منزل رضوی بردیم. علت لو رفتن مسا این بود که موقع دستگیری محمد بخارایی، در حبس او شماره تلفن مدرسه‌ای را پیدا کردند و از طریق آن مدرسه به شماره تلفن دوستان او رسیدند. بعد هم فهمیدند که من حاج صادق امامی را مخفی کرده بودم و آمدند و مرا هم دستگیر کردند! موقعی که ساواک مرا اسوار ماشین کرد که ببرند، دیدم شهید حاج مهدی عراقی هم در ماشین نشسته است! او را بردند. شهید محمد بخارایی و مرتضی نیک‌نژاد جلوی در طرف بهارستان، شهید صفار هرن‌دی جلوی در بالای مجلس و شهید اندرزگو پشت مجلس مؤتلفه بودند. لذا صلاح دیدند منصور را جلوی در ورودی مجلس بزنند و با برنامه‌ای حساب‌شده، از سه طرف آنجا را محاصره کردند تا منصور از هر طرف که آمد، نفوذ نکند. شهیداندرزگو پشت مجلس مؤتلفه بودند. لایحه‌ای را به نامهای حساب‌شده، از سه طرف آنجا را محاصره کردند! در دادگاه بدوی به ۱۳ نفر از دستگیر کرد‌اند! در دادگاه بدوی به پنج سال محکوم شدند، ولی وقتی فهمیدند عضو مؤتلفه هستم، به ۱۰ سال زندان محکوم کردند! جرم من هم مخفی کردن شهید حاج صادق امامی بود. در زندان با شهید حاج مهدی عراقی، آیت‌الله محی‌الدین انواری، آقای عسگر اولادی، ابوالفضل حاج حیدری و... یکجا بودیم. در زندان به فکر افتادیم که تحت عنوان سوادآموزی، کارهای فکری و فرهنگی خودمان را ادامه دهیم و در این میان قرار شد بنده به زندانی‌ها درس بدهم. یک بار به یکی از شاگردانم برای انشا موضوع «خیانت‌ها و فجایع دربار» را دادم که بنویسند مأموران متوجه شدند و کلاس سوادآموزی را تعطیل کردند!»

■ **به حنجره منصور زدم، چون به مر جع تقلید من توهین کرده بود!**

زنده‌یاد حبیب‌الله عسگراولادی، چهره شاخص جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی و از فعالان اعدام حسنعلی منصور بود که در دادگاه، به حبس ابد محکوم شد. او در پی این رخداد، ۱۳سال را در زندان و مهم‌تر از آن زندان در تبعید به سر برد! آن مرحوم پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در بیان خاطرات خویش از بسته‌های اعدام منصور و نیز دادگاهی که متعاقب آن تشکیل یافت، چنین گفت: «پس از تبعید حضرت امام به ترکیه، جو سیاسی کشور بسیار سنگین شد و هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، به این نتیجه رسیدند که دیگر مبارزات فرهنگی و تبلیغاتی علیه رژیم ضامن امام توهین کرده بود، مد نظر قرار گرفت. عوامل شاخص عملیات، عبارت بودند از: شهید صادق امامی که همراه با برادرانش در بازار مشغول کسب و کار و البته طلبه فاضلی بود. شهید محمد بخارایی صبح‌ها در بازار تهران در یک مغازه آهن فروشی، تحصیلدار بود و در سیکل دوم دبیرستان درس می‌خواند. شهید صفار هرن‌دی هم کاسب و بسیار اهل مطالعه و تحقیق درباره اسلام بود. شهید مرتضی نیک‌نژاد هم طلبه بود و صبح‌ها در بازار تهران کار می‌کرد. شهید صادق امامی

سرشار از ایمان، تقوا، توکل و توسل بود. ایشان حدود ۳هزار حدیث را حفظ بود و هر وقت در جلسات دور هم جمع می‌شدیم و به بن‌بست می‌رسیدیم، حدیثی می‌گفت و مشکل را حل می‌کرد. در آن دادگاه، وقتی از ایشان پرسیدند شما که مشکل مالی نداشتی، چرا علیه رژیم دست به اقدام مسلحانه زدی؟ او پاسخ داد: «مر جع تقلید ما در سخنرانی به مناسبت کاپیتولاسیون فرمود: کسی که از مرگ بترسد، مسلمان نیست و هر کسی که فریاد زند، ایمان ندارد! از مرگ بترسیدن و فریادزندن را با هم فکر کردیم و به این نتیجه رسیدیم برای اینکه بتوانیم فریاد خود را از این حصارهای بلندی که در این ملت کشیده‌اید، به گوش شما برسانیم، چاره‌ای جز این باقی نمانده است! به همین دلیل عزت اسلام را از لوله اسلحه فریاد زدیم تا همه مردم ایران و مسلمانان جهان، صدای فریاد مسلمین را بشنوند!» شهید محمد بخارایی هم با اینکه ۱۸ سال و چند ماه بیشتر از سنش نمی‌گذشت، در پاسخ به این سؤال که چرا گلوله‌ای را به گلولی منصور زدی، گفت: «چون با آن حنجره به مر جع تقلید من توهین کرده بود.» شهید صفار هرن‌دی نیز در پاسخ به این سؤال که چرا به جای برنامه‌های جنبه ملی و نهضت‌آزادی، به نهضت آیت‌الله خمینی پیوستی؟ پاسخ داد: «چون آنها به دنبال نقش و نگار زند به ایوان رژیم شاه بودند، در حالی که آقا معتقدند: خانه از پای ست ویران است و این ویرانه باید از بین برود و به جایش، حکومت اسلامی برقرار شود.»

■ **در بازجویی‌ها و دادگاه، هیچ کس منکر کاری که کرده بود، نشد!**

حاج هاشم امامی تنها بازمانده از تیمی است که به اعدام حسنعلی منصور مبادرت ورزید! او پیش از آن از اعضای شاخص جمعیت فدائیان اسلام نیز بود و با مبارزات سیاسی و مسلحانه آشنایی داشت. روایت او از وقایعی که از آن سخن می‌گوید و حتی از دشمنان و آزاردهندگان،ش واقع‌بینانه و معتدل است. امامی فرآیند دادگاه‌اعضای مؤتلفه اسلامی، دفاعیات آنان در دادگاه و نیز شهادت محکومان به اعدام را اینگونه تشریح می‌کند: «منصور در یکم بهمن ۱۳۴۲، توسط شهید محمد بخارایی ترور شد. او را که دستگیر کردند، در حبیش کارت شناسایی داشت و از آن طریق به خانه‌اش رفتند و آنجا از روابط او پرس‌و‌جو کردند و فهمیدند با حاج صادق امامی ارتباط دارد. به این ترتیب بقیه اعضای گروه را هم دستگیر کردند. من وقتی از موضوع مطلع شدم، به خانه نرفتم، ولی یک بار که تلفنی با کسی قرار گذاشتم، در تلفن از مرا در ۹بهمن دستگیر کردند. از آن روز، رژیم تا ۲۱ روز در خانه ما مأمور گذاشت، چون هنوز اخوی را دستگیر نکرده بودند و بیم آن داشتند که باز، تئوری کرد رده. رژیم واقعه وحشت کرده بود، در بازجویی‌ها و دادگاه، هیچ کس منکر کاری که کرده بود، نشد! از اخوی پرسیدند شما چرا به محمد بخارایی اسلحه دادید؟ و ایشان خیلی صریح گفت: «برای اینکه منصور را بکشند!» از من پرسیدند چطور از ترور منصور مطلع شدید؟ گفتم: «هر بوق می‌زنند و شادی می‌کنند و متوجه شدم که یکی از سران رژیم را زده‌اند! این جواب من خیلی برای آنها سنگین بود. یادم است که شهید عراقی را بدون اینکه کسی به ارتباط ایشان با این گروه اعتراف کند، فقط به دلیل سابقه‌اش در ۱۵ خرداد، دستگیر و زندانی کردند، و گرنه مدرکی علیه ایشان به دست نیامورد! ما دادگاه را به سخره گرفته بودیم و همگی می‌خندیدیم و شاد بودیم! رئیس دادگاه هم سرسرهنگ پهبودی بود که پس از انقلاب اعدام شد. در دادگاه بدوی، چهار نفر حکم اعدام گرفتند و در دادگاه تجدید نظر، من و شهید عراقی را هم به فهرست اعدامی‌ها اضافه کردند! در این دادگاه مرحوم آیت‌الله انواری به ۱۵ سال، مرحوم حاج احمد شهاب به ۱۰ سال و حمید ایکچی به پنج سال حبس محکوم شدند. بعد هم به دلیل فعالیت گسترده علما و مبارزان در پیرون از زندان، حکم من و شهید عراقی به حبس ابد تبدیل شد. روال کار اینطور بود که وقتی می‌خواستند کسی را اعدام کنند، چند نفر دیگر را هم با او می‌خواستند، بعد بقیه را می‌فرستادند و او را نگه می‌داشتند و به او می‌گفتند حکمش اعدام است! آن روز سرسنگ رپور رئیس زندان را چند نفر از ما را خواست. شهید عراقی به او گفت لزومی نیست! آن روز سرسنگ بزرگوار، ما را به بند ۹ زندان قصر بردند که قاچاقچی‌ها و قاتل‌ها آنجا بودند و به قدری شلوغ بود که نمی‌شد نشست، چه رسد به اینکه بتوانیم بخوابیم! به همین دلیل خیلی‌ها تا صبح، سر پا می‌ایستادند! آنها می‌خواستند به هر نحو ممکن، روحیه ما را بشکنند. بالاخره با تلاش دوستان بیرون از زندان و تلاش‌های خودمان ما را به زندان شماره ۳ که زندانیان سیاسی را آنجا نگه می‌داشتند، بردند.»